همبافته کتاب و حکمت؛ حکمت پشتوانه کتاب

شاگرد۲: راجع به بحث بداء هم نکته‌ای هست؟ که حضرت فرموده اند: هل یتجرأ أحدٌ...؟

استاد: بله، این فوق بداء است، چون در وعده‌های الهی است. چون لازمه بداء در وعده الهی تکذیب انبیاء و رسل می‌شود، در آنها بداء نمی‌آید. خود محدوده‌هایی که بداء نمی‌آید، بحث خیلی خوبی است. جایی که لازمه اش خلاف حکمت قطعیه است، بداء نمی‌آید. درجایی‌که تکذیب نیست، مانعی ندارد. چون اخبارات خودشان به همراه فرض بداء است.

شاگرد: تعبیری همبافته از کتاب و حکمت به چه معنا است؟

استاد: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»[1]. در مباحثه مجمع البیان به تفصیل از این صحبت کردم. این جور عرض می‌کردم که کتاب، «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ»[2]، «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»[3]. ریخت کتاب، ریخت وقایع است. یعنی آن چه که از اول عالم خلقت تا آخر واقع می‌شود، به مرتبی که دارد؛ بداءها در آن هست، لوح محو و اثبات هست. ولی وقایع است. حکمت، وقایع نیست. پشتوانه این کتاب است. کسی که حکمت را درست می‌داند، از طریق حکمت می‌تواند.... یک وقتی حاج آقا در درس عبارت کوتاهی فرمودند؛ فرمودند یکی از اقوال این است: کسی کلیات را خوب بداند می‌تواند بگوید الآن در کوچه دارد یک دوچرخه در می‌شود. تعبیر ایشان بود. ظاهرش مقداری سنگین می‌آید. حکمت به این صورت است. حکمت درست و حسابی را عرض می‌کنم. نه حکمت اصطلاحی. با اصطلاحات که کاری ندارم. حکمتی که قرآن می‌فرماید. «الکتاب و الحکمه»؛ کل عالم وجود، باطن و ظاهرش به هم وصل است. حکمت است که کتاب را به ظهور می‌آورد. حکمت است که مراتب قضاء و تقدیرات الهیه است. تقدیر که وقایع نیست. وقایع بعد التقدیر و القضاء و القدر و الکتاب است. آنها است که حکمت است. حکمت تامه است. ولذا «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»[4] یک مراتبی از کار بود که در آن روایت حضرت بخشی از آن را فرمودند. «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»[5].

شاگرد: تعلیم کتابی که پیامبر می‌فرمایند چه معنایی می‌شود؟ یعنی همان دفتر وقایع است؟

استاد: یعنی حضرت کتاب و حکمت را با هم تعلیم کرده‌اند. نه اینکه فقط مالحن و کتاب را بگویند. چیزی گفته اند برای کسی که شاگرد مکتب آنها باشد، مهم است. مثل منی پشت خط هستم؛ «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ»[6]؛ قرآن به من می‌گوید که برو پشت خط بایست. این دیگر تمام است. ولی کسانی که در آن مسیر هستند، این کتاب و حکمت را با هم می‌دانند. با هم بودن آنها بسیار مهم است. لذا آن روایت محاسن[7] خیلی مهم است. حضرت فرمودند: «و لا حرف واحد»؛ یعنی حتی یک

حرف در کتاب الله نیست که مردم به آن محتاج هستند. چون مردم به آن محتاج بودند خدا آن را فرستاده است. ولذا آن شخص خوشحال شد و گفت کجا مردم به «الم‌ص» احتیاج دارند؟! متأسفانه راوی یادش رفته بود که حضرت چه جوابی داده‌اند. ولی بعداً از باطن گفتند.

شاگرد: این بداء خودش یک علم است. این بداء در کتاب هست یا نه؟

استاد: ببینید کتاب، وقایع است. خود باطن و اصل وقایع حکمت است. حکمت به این معنایی که عرض کردم. حکمت است که بداء را در طول تقدیر سامان‌دهی می‌کند. ولذا جمله بسیار مهمی در کافی شریف بود که حضرت در توضیح بداء فرمودند. فرمودند: «اذا وقع العین فلا بداء»[8]. جمله به این کوتاهی است ولی کلید فهم همه مسائل است. فرمودند قبل از اینکه «وقع فی العین». وقتی واقع شد؛ به اصطلاح کلاسیک می‌گوییم وجوب بالغیر پیدا کرد؛ وجوب بالغیر این است که علیت تامه برایش آمد و واقع شد. در مباحثه منطق هم عرض کردم که به یک تقریر ضرورت ازلیه هم پیدا می‌کند. ضرورت، یا ضرورت ذاتیه بود یا ضرورت ازلیه. در اینجا حتی یک تقریری برای آن هم داشت. ولی «اذا وقع العین فلا بداء». ولی قبلش چه؟ قبلش شما ثانیه را تقطیع کنید و به ثانیه برسید. زیر ثانیه به جزء لایتجزی می‌رسید؛ جزء لایتجزی بنابر اتصال و عوالم لایتناهی، همه آنها می‌توانند حرف بزنند. تا هنوز «وقع العین» نشده، بداء راه دارد. ولذا فرمودند «ما عبد الله بشیء مثل البداء»[9]. الآن یک دوچرخه نزدیک من بیاید، می‌گویم آمد و زد. اما کسی که این مطالب را می‌داند....

شاگرد: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»؛ وقتی کتاب را یاد دادند، حکمت هم در آن هست. دیگر لازم نیست حکمت را بگویند.

استاد: نه، همبافته است؛ «الکتاب و الحکمه»؛ یاد دادن کتاب محض آسانتر است. لذا دنباله‌اش حکمت می‌آید. اما این دو با هم است. یعنی وقتی سراغ قرآن می‌روند، «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»؛ یک مجموعه‌ای را با هم یاد می‌گیرند. این مجموع مکمل هم هستند؛ پیچ و مهره هستند. جدا جدا نیستند. ولو پیچ و مهره، دو شأنی هستند که می‌توانید هر کدام را جدا جدا نگاه کنید و اوصافش را بگویید. اما آن وقتی که مکمل هم قرار می‌گیرند، شأن مکملیت آنها این است که با هم باشند. این حاصل عرض من است. ولذا بداء هم جزء همین‌ها است. یعنی بداء در مراتب حکمت است. آن حکمت تامه تعیین می‌کند که «وقع العین»، با توضیحاتی که در کتاب هست.

شاگرد: در قضیه خضر و حضرت موسی، جناب خضر حکمت کارها را نسبت به وقایع می‌گفت؟

استاد: حکمت به این معنایی که الآن من گفتم، کمی با آن تفاوت می‌کند. جناب خضر کاری را انجام داد و غرض از انجام آن را گفت. کار اختیاری از ایشان سر زده و دارد غرض آن کار را می‌گوید. منظور من از حکمت این نیست. منظور من از حکمت، یعنی بستر کتابی که وقایع‌دار وجود است، پشتوانه حکمت دارد. در کافی شریف هست، از احادیث بسیار عالی است؛ «ال يكون شيء في السماء و الأرض إلا بسبعة»[10]. این «الّا بسبعة» یعنی حکمت. یعنی هفت مرحله باید طی شود تا بشود: «لایکون شیء...». این «شیء» یعنی «وقع العین»؛ یعنی دارد واقع می‌شود. اینجا است که «لایکون الّا بسبعة». این سبع از مهمترین مراحل حکمت است. حکیم کسی است که اینها را کامل بداند. لذا حضرت فرمودند «بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلُجُوهُ»[11]؛ حکمت این قدر وسعت دارد و عظیم است.

[1] الجمعه ۲

[2] مریم ۱۶

[3] الانعام ۵۹

[4] لقمان ۱۲

[5] البقره ۲۵۹

[6] البقره ۲

[7] المحاسن، ج1، ص: ۲۷۰

[8] الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص: ۱۴۹

[9] الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص: ۱۴۶

[10] همان ۱۴۹

[11] نهج البلاغه نویسنده : صبحي صالح جلد : 1 صفحه : ۵۲۶

بازبینی #3
ایجاد شده 29 نوامبر 2025 13:10:01 توسط ... .
به روزرسانی شده 25 فوریه 2026 14:57:02 توسط ... .